

خواص نفساني

خاصیت نطق

اول خاصیت نفساني، گویش و سخن گفتن می‌باشد که در حیوانات بدین شکل وجود ندارد. یعنی اگرچه هر یک از حیوانات برای خود صدایی خاص دارند اما در آن بین فقط انسان است که برای ادای مقصود خود و برای آشکار نمودن آن چه در باطن دارد به سخن گفتن و حرف زدن می‌پردازد، البته غیر از نطق و کلام راه‌های دیگری چون ایما و اشاره و کنایه نیز برای ابراز مافی‌الضمیر وجود دارد اما کلام، بهترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین آنها می‌باشد.

جناب بوعلی سینا در این‌باره در فصل اول مقاله پنجم نفس شفا فرمایشی دارند که صورت ترجمه آن چنین است: «انسان دارای اختصاصاتی است که حیوانات دیگر با او شریک نیستند؛ اولین اختصاص انسانی این است که او چون در ادامه بقای خود از مشارکت غیر بی‌نیاز نیست و نمی‌تواند مانند حیوانات دیگر تنها زندگی کرده و نمی‌تواند فقط به اموری که در طبیعت است اکتفا کند، چنان که اگر در عالم هستی تنها یک انسان باشد و جز امور موجود در طبیعت در دسترس او نباشد یا چنین است که آن یک تن هلاک شود یا به زندگانی دشواری دچار خواهد شد و چنان که در مواضع دیگر خواهید دانست این هم به جهت فضیلت انسان و نقائص دیگر حیوانات است. بلکه انسان به چیزهایی زائد از آنچه در طبیعت است محتاج می‌باشد مثل این که

غذای پخته و جامه دوخته می‌خواهد و نیز تا در اغذیه‌ای که در طبیعت موجود است تصرفی نکند، ملائم با مزاج او نخواهد شد و زندگانی خوبی با آن اغذیه نخواهد داشت. و اشیا‌یی که در طبیعت موجودند و قابلیت ملبوس شدن برای انسان را دارند حتماً باید به هیأت و صفتی درآیند تا امکان پوشیدن آنها برای انسان فراهم شود. اما لباس حیوانات دیگر در طبیعت با خود آنها موجود است. بدین سبب اول احتیاج انسان به زراعت و کشاورزی است و همچنین به صناعات دیگر هم محتاج است و هرگز برای یک فرد ممکن نیست که احتیاجات خود را به تنهایی فراهم سازد لذا به مشارکت و کمک دیگران نیازمند است که یکی برای او نان بپزد و یکی پارچه ببافد و دیگری از بلاد دوردست برای او متاعی بیاورد و او به جای آن چیزی که نزدیک به متاع است بدو بدهد. پس برای این اسباب و اسباب دیگری که پوشیده‌تر و مهم‌تر از این است بشر احتیاج یافت که دارای قدرتی باشد که آنچه در جان اوست به دیگری که همانند اوست با علامت وضعی اعلام کند و بهترین چیزی که برای این کار شایستگی داشت صوت بود زیرا که صوت به حروفی منشعب می‌گردد که بدون آنکه بدن را زحمتی دهد ترکیبات بسیاری پیدا می‌کند و چون صوت حقیقتی است که پایدار و ثابت نمی‌ماند از این رو اگر انسان بخواهد کسی آن را نفهمد البته طبق منظور او خواهد شد.

انسان پس از صوت به اشاره نیازمند است، زیرا اشاره نیز می‌تواند مقصود آدمی را حکایت کند ولی صوت از اشاره به مقصود بیشتر

دلالت می‌کند، زیرا اشاره به چیزهایی که چشم بر آن می‌افتد واقع می‌شود و البته در جهت مخصوص خواهد بود و شخص چون بخواهد مراد خویش را اعلام کند محتاج است به تکلف، حدقه خود را به جهتی خاص حرکتی بسیار دهد تا با این حرکات اشاره را بفهماند، ولی به استعانت صوت، شخص محتاج نیست که برای ادای مقصود خود به جهتی مخصوص اشاره کند و یا این که حدقه چشمش را حرکات بسیار دهد و همچنین صوت مانند رنگ به توسطی احتیاج ندارد و نیز مانند اشاره به اموری نیازمند نیست، از اینرو طبیعت برای نفس چنان قرار داد که اصواتی تألیف کند و برای اعلام مقصود خود به غیر، به این تألیفات متوسل گردد.

حیوانات دیگر را نیز اصواتی است که دیگری با شنیدن این آوازه‌ها به حالی که در جان آنهاست و بر جمله‌ای از موافقت و یا منافرتی که غیر محصله و غیر مفصله است، آگاه می‌شود. ولی این اصوات دلالت طبیعی بر مراد دارند، اما صوتی که برای انسان است به دلالت وضعی دلالت بر مراد دارد و آن بدین دلیل است که اغراض انسان غیر متناهی است و برای انسان ممکن نبود که برای دلالت بر اغراض نامتناهی اصوات طبیعی نامتناهی داشته باشد لذا لزوماً باید اصواتی را به دلالت وضعی بر مراد خود اختیار نموده و به دیگران تفهیم نماید.» (نقل به ترجمه)¹

اما آنجا که شیخ فرمود: «چنان که در مواضع دیگر خواهید دانست این هم به جهت

فضیلت انسان و نقائص دیگر حیوانات است.» بدین خاطر است که اگر چه نیازمند بودن انسان به دیگران برای ادامه معیشت خویش و نیز هلاکت او در صورت عدم ارتباط با غیر، در بدو نظر نقص و ضعف آدمی به شمار آید اما حقیقت آن است که همین امر دال بر فضیلت انسان و ضعف حیوانات می‌باشد زیرا ارتباط برقرار کردن با دیگر افراد انسان و نیز برآوردن حاجات ایشان به واسطه افعال گوناگون همچون نان پختن و پارچه بافتن از عهده دیگر حیوانات خارج است و حیوانات قادر نیستند که برای کسب منفعت بیشتر حیوانی دیگر، عملی انجام دهند.

و اما آنجا که فرمود: **«اما لباس حیوانات دیگر در طبیعت با خود آنها موجود است»** بدین معنی است که لباسهای آنها با خود آنها خلق شده است مثلاً لباس گوسفندان همان پوست پشمین و لباس گاوها همان پوست پرمو و لباس پرندگان همان پرهای تودرتو و لباسهای ماهیان همان پولکهای پوشیده در بدنشان می‌باشد. لذا برای تهیه لباس و نیز برای تهیه اغذیه خود نیازی به محاوره با یکدیگر ندارند، چرا که اغذیه آنها نیز مانند البسه آنها در متن طبیعت موجود است و آنها بدون نیاز به پخت و پز قادر و مایل به تناول اغذیه خود می‌باشند.

و اما آنجا که فرمود: **«حیوانات دیگر را نیز اصواتی است که دیگران با شنیدن این آوازه‌ها به حالی که در جان آنهاست و بر جمله‌ای از موافقت و یا منافرتی که غیر محصله و غیر مفصله است، آگاه می‌شود.»** بدین معنی است که حیوانات نیز مانند انسانها هر يك

برای خود نغمه و صدایی دارند که از آنها برای جذب و یا دفع نمودن یکدیگر استفاده می‌کنند مانند کبوتر نر که با نغمه خاصی کبوتر ماده را برای مجامعت طلب می‌کند و یا مانند سگ که برای دفع نمودن و دور کردن غریبه پارس می‌کند و یا مانند مرغ که برای اعلام کرج شدن خود صدایی خاص را ظهور می‌دهد. پس هر یک از حیوانات نیز برای ابراز حالت موافقت و یا منافرتی که در باطن دارند، از نغمه و صدایی استفاده می‌کنند، اما باید دانست که این نغمه و صدا غیر محصله و غیر مفصله بوده و دلالتی اجمالی بر مقصودشان دارد. به تعبیر دیگر این امر دلالتی طبیعی بر مراد داشته و غریزاً در جان هر یک از حیوانات نهاده شده است، بر خلاف کلمات مستعمل انسان که به دلالت وضعی و تفصیلی دلالت بر مراد و مقصود او دارند. و اما آنجا که جناب شیخ «اشاره» را در غالب حرکات حدقه چشم بیان نمود از باب تمثیل بوده است نه این که اشاره را محصور در حرکت حدقه چشم دانسته باشد. بعد از اشاره کردن، دلالتی چون کتابت و نوشتن قرار دارد. در نوشتن نسبت به اشاره کردن بیان بیشتری برای ادای مقصود نهفته شده است، اما در عین حال سختی و مؤونه نوشتن بیش از اشاره کردن است. به تعبیری می‌توان گفت اشاره و کتابت در این جهت، ضد یکدیگرند یعنی اشاره کردن مؤونه کمتری را نسبت به نوشتن داراست و در عین حال فهم مقصود نیز از آن کم می‌باشد بر خلاف کتابت که اگر چه سختی و مؤونه آن نسبت به اشاره بیشتر است اما در عین حال فهم مقصود نیز از آن زیاد می‌باشد.

فایده: و اما نیکو است متذکر شویم که اگر چه اشاره کردن از مختصات نفس ناطقه انسانی است و دیگر حیوانات با او در این امر مشترک نیستند، اما وقار آدمی و ادب انسانی مقتضی آن است که شخص برای ادای مقصود خود هرگز متوسل به انحاء اشاره اعم از چشم چرخاندن و ابرو بالا زدن و لب و لوچه کج کردن نشود، که این افعال بیشتر از حیواناتی چون میمون متوقع است. اگر چه این افعال در میمون از باب اشاره صادر نمی‌شود.

سزاوار است در اینجا روایتی را که جناب طبرسی در تفسیر جمع البیان در معنی آیه شریفه **﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾**¹ بدان تمسک نموده نقل کنیم و آن این که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عبدالله بن سعد بن ابی سرح آیه شریفه **﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾**² املاء می‌کردند تا این که به آیه شریفه **﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾**³ رسیدند پس از این آیه عبدالله بن سعد کلمه **﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾**⁴ را به زبان آوردند. پیغمبر به او فرمود: آن گونه که بر من نازل شده و من برایت قرائت می‌کنم املاء کن. عبدالله سعد گفت: اگر محمد راستگو است، پس آنچه که بر او وحی می‌شود بر من نیز وحی می‌شود و اگر او دروغگو است پس

1- انعام / 94

2- مؤمنون / 13

3- مؤمنون / 15

4- همان

من نیز مانند او کذب گفته‌ام، و بدین ترتیب از دین اسلام خارج و مرتد شد. جناب رسول‌الله خون او را هدر دانستند و فرمودند: هر کجا او را دیدید به قتلش برسانید. روز دیگر وقتی پیامبر در مسجد مشغول سخنرانی بودند، مردم دیدند که عثمان دست عبدالله بن سعد را گرفته و به نزد پیامبر آورد و به حضرت عرض کرد: یا رسول‌الله خواهش می‌کنم این مرد را ببخشید. پیغمبر سکوت کردند. عثمان بار دیگر از پیغمبر طلب عفو کرد و بار دیگر حضرت سکوت کرد، برای بار سوم اصرار کرد و پیغمبر فرمود: او از آن توست. وقتی عثمان و عبدالله بن سعد از مسجد بیرون رفتند، پیغمبر اکرم به اصحاب فرمودند: مگر من نگفتم وقتی او را دیدید بکشیدش؟! عباد بن بشر به پیغمبر عرض کرد: آقا جان وقتی ایشان به مسجد آمدند چشمان من به سوی شما بود تا اشاره‌ای به من کنید و من او را به قتل برسانم. پیغمبر اکرم فرمودند: انبیاء هرگز به اشاره کسی را نمی‌کشند.

این متن کامل روایتی است که جناب طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل نموده است، و باید دانست که عدم قتل به عنوان مصداقی برای مشاراً الیه است و این روایت گویای عدم اشاره انبیاء در قتل و اعم از آن است یعنی این که انبیاء نه تنها اشاره به قتل نمی‌کنند بلکه برای ادای هیچ مقصودی به اشاره متوسل نمی‌شوند. فافهم!

غرض از کلام

مطلبي ديگر كه ذكر آن در اينجا نافع است اين است كه اگر چه كلام و گويائي نقطه امتياز و اختصاص انسان از ديگر حيوانات است اما هر سخني دال بر شرف و عزت وجودي صاحب سخن نيست، چرا كه غرض از بيان فقط عبارت پردازي و جابه جائي كلمات و سجع و قافيه سازي نيست بلكه كلام فقط بايد به منظور انسان سازي و آدم پروري از گوينده صادر شود و بهترين آن كلامي است كه در عين اختصار بيشترين حقايق را در خود متضمن باشد، اعني هم حاوي فصاحت باشد و هم حاوي بلاغت. به تعبير ديگر كلام براي بيان حقايق دار هستي است، لذا بايد به نحو مستوفي داراي بهترين و جامعترين تعبيرات و زيباترين و رساترين كلمات باشد.

در بين تمامي كلمات و عبارات موجود در نظام هستي فقط قرآن است كه در مرحله عاليه جامعيت حكيم علميه و حقايق كلي الهيه قرار دارد، بطوريكه تمام حروف آن اسرار و كلمات آن جوامع كلم و آيات آن خزائن حكيم است. چنانكه قرآن كريم خود بهترين حجت بر رسالت خاتم انبياء محمد مصطفي صلی الله عليه وآله است، پس از قرآن، كلمات سفرای الهي و حاملین وحی و روایات آل پیغمبر و ائمه اثني عشر خود بهترین حجت بر حجت بودن آنان اند كه **الدليل دليل لنفسه**، آفتاب آمد دليل آفتاب. تا جائيكه حضرت علامه ذوالفنون، جامع علوم عقليه و نقليه، استاد حسن زاده آملی روحي فداه در مقدمه كتاب مستطاب «انسان كامل در نهج البلاغه» مي فرمايند: «روایات مرتبة نازلة قرآن و

قرآن مرحله عالیّه و روح آنها است. روایات، بطون و اسرار آیات قرآنی‌اند که از اهل بیت عصمت و وحی که مرزوق به علم لدنی‌اند صادر شده‌اند، و پوشیده نیست که اینگونه معجزات قوی، بعد از قرآن و پیغمبر خاتم از هیچ صحابه و علمای بعد از آنان به جز از ائمه اثنی عشر امامیه علیهم‌السلام روایت نشده است، اگر کسی سراغ دارد ارائه دهد، اگر کسی عدیل فرموده‌های آل طه از نهج البلاغه گرفته تا توقیعات حضرت بقیة الله، را آگاهی دارد خبر نماید، ما که هر چه بیشتر گشتیم کمتر یافتیم.»

غرض این بود که بگوییم اگر نطق و سخن‌وری از مختصات انسانی است اما هر کلامی دال بر عظمت وجودی انسان نیست، تا کلام چه کلامی باشد.

خاصیت استنباط صنایع علمی

دومین خاصیت از جمله خواص نفسانی انسان، استنباط صنایع علمی شگفت است، بدین معنی که او با استعانت از نیروی فکر خود، پل و خانه و مدرسه و بیمارستان می‌سازد، ابزار و آلاتی را در هم می‌آمیزد و از آنها مجموعه‌ای به نام اتومبیل و هواپیما و قطار پدید می‌آورد، با فکر و اندیشه خود کامپیوتر راه‌اندازی می‌کند و هزاران اختراع دیگر که از حقیقتی به نام انسان صادر می‌شود، اگر چه حیوانات نیز هر یک برای خود صنعتی شگفت دارند مانند پرندگان که در ساختن لانه‌های خود از تدابیر عجیبی برخوردار هستند مثلاً جناب قزوینی در کتاب «عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات» درباره پرستو

نقل کرده و فرموده است: وقتی پرستو قصد لانه سازی نمود گل را با گیاهی در می آمیزد تا این که بعضی بر بعضی دیگر قرار گرفته و مستحکم می شود و از عجائب این که وقتی بعضی از آن را ساخت لانه را ترک می کند تا گل ریخته شده کاملاً خشک گردد و بعد از چندی بر می گردد و بقیه آن را می سازد زیرا اگر خانه اش را یک دفعه بسازد، سست شده و فرو می ریزد و زمانی که اراده ساختن لانه کرد پرستوهای دیگر معاونتش می کنند و هنگامی که از ساختن لانه فارغ شد با دهانش آب آورده و درون لانه را صاف و هموار می کند و بدین طریق خشونتش را بر طرف می سازد پس از آن گیاهی بدبو را به نام سذاب در لانه اش پهن می کند تا بدین طریق مارها و مگسها و زنبورها به لانه اش نزدیک نشوند. اما در عین حال تدبیر خانه سازی، غریزی پرستو بوده و چنین نیست که از طریق برهان و قیاس برای او حاصل شده باشد. چرا که اگر چنین بود هرگز به یک وتیره و روش صورت نمی گرفت، زیرا ما می دانیم که پرستوی هزار سال قبل نیز مانند پرستوی کنونی خانه سازی می کرد. بر خلاف آدمی که چون تدابیر صنایعش همگی بر اساس قیاس و برهان است، لذا هر روز ساخته ها و مصنوعاتش متفاوتتر و پیشرفته تر از روز قبل است.

نکته دیگر این که به تعبیر جناب بوعلی سینا در فصل اول مقاله نفس شفا بیشتر صنایع و تدابیر حیوانات برای اصلاح احوال و ضرورت نوعی آنها است نه برای ضرورت شخصی خود، ولی صنعتی که از خواص انسان است بیشتر

برای ضرورت شخصی و صلاح حال همان شخص صنعتگر است.

خاصیت خنده و گریه کردن

سومین خاصیت نفس ناطقه انسانی این است که از ادراک اشیاء نادرالوقوع، انفعالی به نام تعجب در نفس او پدید می‌آید که موجب خنده کردن می‌شود و نیز وقتی اشیای ناملایم و مخالف با طبع خود را ادراک نمود انفعالی دیگر در جان او پدید می‌آید که تنفر و انزجار نامیده شده و موجب گریه کردن می‌گردد. البته باید یادآور شد که هر خنده‌ای تابع انفعالی به نام تعجب است که در نفس ضاحک پدید می‌آید اما چنین نیست که هر کجا تعجبی بود لزوماً پس از آن خنده‌ای بر فرد عارض شود، به تعبیر دیگر هر خنده‌ای مسبوق به تعجب است اما هر تعجبی ملازم با خنده نیست.

در نکته 770 هزار و یک نکته آمده است: «اگر کور یک مرتبه بینا شود از تعجب مبهوت گردد، چنانکه شما اگر چیزی نادر دیدید سبحان الله گویند با این که غیر نادر عجبش بیشتر است.»

لطیفه این نکته در آن است که سر تعجب نمودن برخوردار دفعی و ابتدایی با اشیاء است لذا فرد نابینای مادرزاد چون به یک باره بینا شود و موجودات را مشاهده کند از فرط تعجب مبهوت می‌گردد و دلیل تعجب نکردن و مبهوت نشدن بینا از مشاهده موجودات مانوس بودن و خوکردن و عادت نمودن او نسبت به موجودات اطراف است که اگر این انس و حشر و عادت برداشته شود یکپارچه انسان به حیرت

می‌افتد، آنجاست که می‌بیند اموری را که غیر نادر می‌پنداشته عجبش بیشتر است. فتدبر!

خاصیت اعتقاد به فعل نیک و بد

یکی دیگر از اختصاصات نفس ناطقه انسانی که چهارمین آنها بشمار می‌آید این است که انسان به دلیل اعتقاد به عدم مصلحت فعلی از آن دور شده و به دلیل اعتقاد به مصلحت فعلی دیگر آن را انجام می‌دهد، یعنی از همان کودکی می‌داند که اموری نیکند و اموری دیگر زشت، و با همین اعتقاد رشد می‌کند، و چون هیچکس در مقابل این ارتکاز ذهنی او نمی‌ایستد لذا اعتقاد او در مورد این که باید از برخی امور دوری کند و به برخی دیگر اقدام نماید تأکید می‌گردد و در نفس وی مرکوز می‌شود، لذا همیشه از فعل اولی به فعل زشت و از فعل دومی به فعل نیکو یاد می‌کند، بر خلاف حیوانات که اگر چه از بعضی افعال کناره گرفته و به بعضی دیگر مایل می‌شوند اما این به جهت اعتقاد ایشان به حسن یا عدم حسن فعلی نیست مانند شیر تربیت شده‌ای که صاحب خود را نمی‌درد و مانند اسب نجیبی که با مادر خود مجامعت نمی‌کند، این نه بخاطر آن است که شیر دریدن صاحب خود را و یا اسب مجامعت مادر خود را زشت و ناپسند بدانند بلکه این کناره‌گیری به جهت هیئت نفسانی دیگری است و آن این که هر حیوانی به طبیعت خود چیزی که ملذذ وی و باعث بقایش است را برمی‌گزیند، بدین جهت آن کسی که به وی غذا می‌دهد و به او طعام می‌خوراند در نزد وی دوست داشتنی است، لذا این امر باعث شده که هرگز به دریدن و

خوردن شخص مربّی اقدام نکند و نیز چون اسب از کودکی با مادر خود بوده و در کنار او بزرگ شده و بدان الفت پیدا کرده است، این الفت و حبّ فرزند به مادر، مانع برانگیختن شهوت او نسبت به مادرش می‌شود. پس اگر می‌بینیم شیری مربّیش را نمی‌درد و یا آسی بر مادر خود نمی‌پرد این به جهت اعتقاد حیوانات نسبت به کراهت این امور نمی‌باشد بلکه به جهت هیئت نفسانی دیگری است که عزیزی آنها می‌باشد. برخلاف تمامی افعال انسان که ناشی از اعتقاد او به حسن و یا قبح امور گوناگون می‌باشد.

خاصیت خجالت کشیدن

پنجمین خاصیت انسان این است که پس از انجام فعل ناپسندی که دیگران از آن اطلاع یافته‌اند، انفعالی نفسانی به نام خجالت در وی پدیدار می‌شود که چنین امری هرگز در حیوانات دیگر دیده نمی‌شود.

خاصیت ترس از وقایع آینده

یکی دیگر از اموری که موجب اختصاص انسان از حیوانات می‌شود، انفعالی نفسانی است که عارض بر انسان شده و آن به دلیل گمان او به امر مضری است که در آینده حادث می‌شود و آن خوف نام دارد، اگرچه ترس در حیوانات نیز وجود دارد اما ترس در آنان مربوط به وقایع کنونی است نه اموری که در آینده به وقوع می‌پیوندد.

برای انسان در مقابل خوف، رجا و امیدواری نسبت به آینده وجود دارد، در حالی که برای حیوانات امیدواری به زمان

آینده نیست و جز زمان حاضر را نمی‌فهمند و اگر به ظاهر برای آینده خود دوران‌دیشی دارند آن نه به خاطر عقل و شعور داشتن آنهاست بلکه آن نیز به جهت الهام ملائکه‌ای است که تدبیر نوع آنها را بر عهده دارند. مانند مورچه‌ای که به جهت ترس از بارانهای زمستانی غریزتاً از هم اکنون دانه‌ها را به سرعت به لانه‌اش منتقل می‌کند.

مور گرد آورد به تابستان که راحت بود زمستانش

پس این به ظاهر دوران‌دیشی او نه بخاطر فکر و اندیشه او نسبت به وقایع آینده است، بلکه به جهت تخیل اموری است که او وقوعش را در زمانی نزدیک به زمان حاضر می‌بیند و بدان انفعال نشان می‌دهد، و این هیئت نفسانی بالفطره در طبیعت او سرشته شده است مانند گربه‌ای که به محض دیدن ما انسانها پا به فرار می‌گذارد. پس انفعال در حیوانات به جهت گمان حادثه‌ای است که قریب به وقوع می‌باشد، چنان‌که حیوان از ضد فرار می‌کند زیرا خیال می‌کند که او اکنون می‌خواهد به وی ضرر برساند.

جناب صدر المتألهین در فصل اول نهم اسفار در ادامه بیان این خاصیت می‌فرمایند: «و بالجملة أن الافعال الحکمیة و العقلیة إنما تصدر من الانسان من جهة نفسه الشخصية و من سائر الحيوانات من جهة عقلها النوعیة تدبیراً کلیاً». یعنی و خلاصه افعال حکمیة و عقلیة از انسان به جهت شخص خودش صادر می‌شود ولی از دیگر حیوانات به جهت عقل نوعی که تدبیر کلی می‌کند صادر می‌شود.

آن که جناب آخوند فرمود: «و من سائر الحيوانات من جهة عقلها النوعية تدبيراً كلياً» اشاره به وجود مثل افلاطونیّه و ملائکه مدبره است که نوع هر موجودی در نشئه طبیعت در تحت تدبیر ملکی در ماورای طبیعت قرار دارد. بحث مفصل پیرامون ملائکه مدبره را به مواضع دیگر واگذار می‌کنیم.

خاصیت آینده نگری

هفتمین خاصیت نفس ناطقه آدمی که قریب به خاصیت قبلی است، خاصیت اندیشیدن انسان نسبت به امور آینده است، اندیشیدن در این رابطه که آیا شایسته است آن را انجام دهد و یا این که شایسته نیست. بنابراین در این هنگام پس از اندیشیدن حکم به انجام و یا عدم انجام آن می‌کند، در حالی که چنین خصیصه‌ای در حیوانات وجود ندارد، یعنی ایشان اندیشه سابقه برای افعال بعدی خود ندارند، بلکه اگر تمهیداتی برای آینده در آنها مشاهده می‌شود به جهت سرشته شدن طبیعت ایشان بر آن است، مانند خروج ایشان برای تحصیل غذا که این خروج نه به جهت اندیشه نیاز به غذایی است که چندی بعد عارض می‌شود بلکه این خروج به جهت هیأت نفسانی طبیعی غریزی حیوانی است که مسبوق به تحیل می‌باشد نه مسبوق به تعقل و اندیشه فراهم نمودن غذا.

خاصیت یاد آوری

هشتمین از خواص آدمی خاصیت تذکر او نسبت به اموری است که از ذهنش غائب شده بود

مثل این که انسان نام دوستی را فراموش می‌کند و پس از مدتی تأمل نمودن نام او را به خاطر می‌آورد که چنین خاصیتی هرگز در حیوانات وجود ندارد، اعنی اگر از حافظه آنها مفهوم جزئیه‌ای پنهان شود، آنها دیگر قادر به استرجاع و اعاده آن نمی‌باشند.

ذکر خواص نفسانی انسان را خاتمه داده و شروع به ذکر اخص خواص انسان اعنی عقل می‌نماییم و تا آنجا که در وُسع نگارنده است به شرح و بیان آن و مطالبی که پیرامون آن است، می‌پردازیم.